



# Rick Bragg

ترجمه: مریم توکلی

## ریک براگ نویسنده و روزنامه نگار یکی از برندگان جایزه پولیتزر

بزرگ من دارای تعلقات مذهبی (کلیسایی) راستین و اصیلی بود و با هوشیاری به این عرصه نگاه می کرد. براگ می گوید: من به پدر بزرگم افتخار می کنم و ایکاش تسلاهای بعدی هم اینچنین حقیقت را جستجو کنند.

او می گوید اگر من می توانستم یک پدر داشته باشم و انتخاب کنم او بهترین پدری بود که من می توانستم داشته باشم.

ریک براگ داستان AVASMAN را در روزنامه به چاپ رسانید و پس از آن صفحه ای کامل در نیویورک تایمز به خود اختصاص داد.

ریک براگ از مصاحبه کننده اش می پرسد آیا این لریزش را احساس می کنی؟ نگاهی اجمالی به ذرون خایه در یک بعد از ظهر در گذشته: «پاران آب را روی میزی که ما پشت آن نشسته بودیم بین ما پاشید تمام خانه می لرزید شب تمام می شد و من به مردم می گفتم این، کار ارواح است و خانه دویانه می لرزید. ریک پاسخ داده ای بزلب که همراه با عصبانیت چهره اش هست می گوید این و هم آور است. آن حادثه برای اولین بار بود که پیش می آمد و من احساس می کردم که بخانه ذر مجال فروریختن است و پایه و اساس آن طاقتم نمی آورد. این گردباد همیشه تهدیدی ست برای ساحل لویزیانا و این خیلی بد است زیرا می تواند خیابان Annunciation را زیرورو و شنپور در آب سازد. روز بعد او شکافی را در دیوار اتاق پذیرایی نشان داد که از قاب عکس مادرش زینا دور نبود. و او می گفت این شکاف ها دیروز اینجا نبودند.

مردمی که برای براگ نامه می فرستادند از او به عنوان قلب تنیده روزنامه نیویورک تایمز یاد می کردند.

او که در نوشته هایش بسیار صریح است به وضوح درباره سختی ها و تلخی های جامعه سخن می راند.

ریک براگ ۷ سال از زندگی اش را صرف کار کردن در روزنامه تایمز کرد و این طولانی ترین مدت کاری اش بود. او در بسیاری از شغل های دیگر به صورت کوتاه مدت کار کرده بود. تا به این سن یعنی ۴۲ سالگی رسیده است و در مناطق مختلفی از جمله آلاباما، بوستون، پترزبورگ، فلوریدا، میامی، آتلانتا، لوس آنجلس، نیویورک و حالا نیواورلاند جایی که ۶ ماه گذشته را آنجا اقامت داشته، زندگی کرده است.

موفقیت او در روزنامه تایمز بصورت یک گزارشگر همیشه در حال حرکت، رو به پیشرفت است. به این معنی که او برای بدست آوردن سوژه داستانش همیشه دائم در سفر است او به ندرت در خانه می ماند.

براک شخصیتی دوست داشتنی است و در نوشته هایش به یک چیز اهمیت می دهد و آن امانت در اظهارات بزرگان و دولتمندان است.

ولی به هر حال او فرزند واقعی متعلق به خانه اش در آلاباما است. متعلق به مادر و برادرانش. زندگی شخصی براگ غم انگیز است او یک سال پیش بیکار از دواج کرد خیلی زود طلاق گرفت.

ریک دوباره خواست ازدواج کند ولی او و نامزدش که او هم یک گزارشگر بود به سختی کار می کردند و عاقبت ناچار شدند از هم جدا شوند.

او می گوید: مردم به من می گویند این چه مصیبتی است که تو نمی توانی کسی را پیدا کنی تا بقیه عمرت را با او زندگی کنی و من هم تأیید می کنم ولی من تصمیم دارم خوشبخت باشم.

او می گوید برای مثال برادر کوچکم مارک درگیر مشکلات همیشگی اش است و من سعی می کنم او را از این مشکلات رها کنم.

من پولدار نیستم ولی با یک زندگی متوسط و درآمد نسبی شمای می توانید همه کار برای افرادی که به آنها عشق می ورزید انجام دهید.

براک در حال حاضر در قدرتمندترین روزنامه جهان مشغول به کار است (نیویورک تایمز) و کتاب او نیز جایز Pulitzer را به خود اختصاص داده است.

او معتقد است کسی که با هوشیاری کار می کند و وقت خود را صرف مسائل خائسته ای نمی کند جزو انسانهای متمدن خواهد بود. زمانی که ریک با جرات زیادی از داستانش صحبت می کند گویی تمام اندام درشت او در رابطه با داستان سخن می گوید.

او داستانی دارد بنام Cotton mill در مورد انسانهای فقیری که به کارگری می پردازند و در شغل که دارند ممکن است هر آن انگشت و یا حتی دست خود را از دست بدهند بدون کوچکترین امکانات رفاهی و حقوقی مکفی همانند یک جهنم. او می گوید سخن گفتن در مورد عدالت کار سختی است زیرا تا سخن از عدالت می گویی ناگهان سؤاها بر سرت آوار می شود پس ثروت خود را از کجا بدست آورده ای؟ اعتبار خود را از کجا بدست آورده ای؟ و یا از چه پدر و مادری به دنیا آمده ای؟ اصلا چگونه می توان ثروت را از راه سالم و درست بدست آورد؟ و ...

# جوی، در سکار و دوست داشتنی



اطلاعات را از هینسر او AVA که ۲۶ سال بیشتر از شوهرش عمر کرد بدست آورد.

Bundram مردی خوش قلب بود مردی بسیار سخت کوش که بسیار سخت و شدید به کار جنگل بانی مشغول بود. از آن مردهایی که خانواده را کاملاً تحت حمایت خود قرار می دهند.

او عاشق ماهگیری و قصه گوئی بود. به رعایت قانون علاقه ی زیادی نشان نمی داد. سرش را با فکر کردن به جامه و روابط حاکم بر جامعه پر می کرد. نمی انداخت و تنها شکار وی عدالت بود. او شکار می خواند عدالت بود.

او همیشه بر سندی تراحتی خود تکیه می داد و قصه می گفت او هیچگاه دچار خودخواهی و غرور نبود و در زندگی به سمت افسردگی پیش نرفت.

معتقد بود که همه چیز توسط خداوند به انجام می رسد و این را فریاد می زد.

ولی واقعیتی خیلی فراتر از چیزی بود که براگ بداند و بتواند آنرا توصیف کند. وقایعی که در اواخر دهه ۴۰ اتفاق افتاده بود.

براک می گوید: این مرد بطور طبیعی متعلق به من است یا آنکه من به شکلی حقیقی به او تعلق دارم. پدر

است که به عنوان مردی پرکار به صورت تکیه گاهی قابل اعتماد برای خانواده درآمد. برادر جواتر ریک مارک کسی که جای پدر را در خانه پر کرده. شخصیتی جهنم آفرین است.

که نظم و تعادل خانواده را بهم می زند. براگ روزی را به خاطر می آورد که مادرش تماس گرفت و از او مبلغ ۲۴۰۰۰ پوند برای کمک به مارک خواست. ریک برای انجام اینکار مجبور به فروش مقداری از لوازم خانه شد. او با توجه به اینکه این اتفاق هر سال تکرار می شود پیشنهاد مادر را پذیرفت زیرا او همیشه با عشق به خانواده اش می اندیشد و با این فکر لذتی را در سراسر وجود خود حس می کرد و با تمام انرژی برای دیگران توصیف می کرد.

او در کتاب موفق Shoutin تمام زندگی خود و خانواده اش را به تصویر کشیده است. کتاب دیگر براگ AVASMan است که درباره پدر بزرگ مادری خود نوشته است بنام Charlie Bundram او در سال ۱۹۵۸ در سن ۵۱ سالگی قبل از تولد براگ چشم از جهان فرو بست

ریک برای به تحریر در آوردن کتابی در رابطه با پدر بزرگ از تمام اطرافش از جمله مادر، خواهر و برادر هایش، فامیل و تعدادی از دوستانش کمک گرفت. ولی بیشترین

ریک براگ تلفن را قطع کرد و در طول اطاق به قدم زدن پرداخت در خانه ای که محل کارش هم هست. و مرتب دستهای خود را لای لای موهای پر پشت قهوه ای رنگ خود شست و به بنامه ای در دست خود می نگرستا و تکرار می کرد وثیقه

او هنگام خشم با بدن سنگین ۶ فوتی خود بنا می کند به قدم زدن.

بالاخره تصمیم می گیرد که با مادرش تماس بگیرد. مادر می داند ریک مجدداً دچار مشکل شده و از او کمک می خواهد و او حتماً از وی حمایت خواهد کرد.

ریک هیچگاه از مادر خود انتقاد نمی کند. او عاشقانه مادرش را برای یک عمر فداکاری می ستاید مادر ریک در یک منطقه روستایی ذر آلاباما به تنهایی بار بزرگ کردن فرزندان خود را در کنار مصائب داشتن یک شوهر الکلی به دوش می کشد. او مادر خود را یک قهرمان می داند و همیشه قهرمانان زن داستانش را از مادرش الگو برداری می کند.

براک پس از بدست آوردن جایزه Pulitzer به عنوان خبرنگار نیویورک تایمز خانه ای را که هیچگاه مادرش نتوانسته بود صاحب آن باشد برایش خرید. براگ دو برادر هم دارد. برادر بزرگش سام دارای زندگی شرافتمندانه ای